

یک. آنارکوفمینیسم: دو بیانیه

رد زُرا^۱ و بلک ماریا^۲

آنارکوفمینیست‌های رُز سیاه^۳

ما که هستیم: مانیفستی آنارکوفمینیستی

ما آنارکوفمینیسم را موضعِ رادیکال‌نهایی و لازم در این زمان در تاریخ جهان می‌دانیم، رادیکال‌تر از هر شکلی از مارکسیسم^۴.

باور داریم که جنبش انقلابی زنان نباید از مرده‌ریگ ساختار قدرت تحت سلطهٔ مردانه تقلید کند، بلکه باید آن را نابود کند؛ خود نهاد دولت را — با تمام سازوکار باستانی، شوم و مخوف زندان‌هایش، نظامیان و دزدی مسلحانه‌اش (مالیات)؛ با تمام قتل‌هایش، با تمام قانون‌گذاری‌ها و تلاش‌های نظامی گروتسک و سرکوبگرش که در زندگی‌های خصوصی مردم و همکاری‌های داوطلبانه و مشارکتی، به شکل درونی و بیرونی، مداخله می‌کند.

واضح است که جهان نمی‌تواند چند دههٔ دیگر نیز خود را از دست باندهای مردان مسلح که خود را حکومت می‌نامد، نجات دهد. موقعیت^۵ دیوانه‌وار، مسخره و حتی خودویرانگرانه است. شکل توجیه‌اش هرچه که باشد، دولت مسلح چیزی است که اکنون زندگی‌های ما را تهدید می‌کند. دولت بنابر طبیعت ذاتی‌اش ظرفیت اصلاح ندارد. سوسیالیسم واقعی، صلح و فراوانی برای همه، تنها می‌تواند از طریق خود مردم به دست آید، نه از طریق نمایندگان که آماده و قادر هستند که روی کسانی که به رهنمودهای دولتی واقعی نمی‌نهند، اسلحه بکشند. دربارهٔ این که چگونه در برابر ساختار بیمارگونه دولت پیشروی می‌کنیم، شاید بهترین توصیف این باشد که بگوییم فراروی را به سرنگونی ترجیح می‌دهیم. این فرایند، بیش از همه چیز، مستلزم تلاشی عظیم در زمینهٔ آموزش و ارتباطات میان همه مردم است. هوش و درایت زنانه در نهایت برای سرشاخ شدن با اختراعات سرکوبگرانهٔ مردانه مثل کلیسا و خانوادهٔ قانونی به میدان آمده است؛ حال باید دربارهٔ آخرین سنگر سلطهٔ مردانه، یعنی دولت، بازاندیشی کند.

در حالی که از تفاوت‌های مهم سیستم‌های رقیب آگاهیم، تحلیل ما از شرِ دولت^۶ موارد کمونیست و کاپیتالیست آن را به طور توأمان دربرمی‌گیرد.

-
1. Red Rosa
 2. Black Maria
 3. Black Rose Anarcho-Feminists
 4. Marxism

قصد داریم مفهوم آزادی ابراز عقیده را در بوتۀ آزمایش بگذاریم، مفهومی که مطمئنیم در ایدئولوژی آیندۀ خواهرانگی سوسیالیستی به کار برده خواهد شد، ایدئولوژی‌ای که مقدر است نقش تعیین‌کننده‌ای در آیندۀ نژاد بشر داشته باشد، اگر اصلاً قرار باشد آیندۀ‌ای برای بشریت وجود داشته باشد.

ما همه سوسیالیست هستیم. ما از این اصطلاح پیشامارکسیستی که توسط بسیاری از متفکرین آنارشیست به عنوان معادلی برای آنارشیسم به کار رفته است، دست نخواهیم کشید. معادلی دیگر برای آنارشیسم^۱ سوسیالیسم لیبرترین است که در مقابل انواع سوسیالیسم دولت‌گرا و اقتدارگرا مطرح شده است. آنارشیسم (از ریشه واژه یونانی آنارخوس به معنای بدون حکمران) تأییدی بر آزادی و کرامت انسانی است که به شکلی منفی و هشداردهنده بیان شده است که کسی نباید با استفاده از زور یا تهدید به استفاده از آن بر فردی دیگر حکم براند یا بر او تسلط یابد. آنارشیسم روشن می‌کند که افراد چه کاری نباید در نسبت با دیگری انجام دهند. سوسیالیسم، در مقابل، به معنای تمام چیزهای خوبی است که مردم به محض این که بتوانند زحمات و منابع خود را بر مبنای نفع مشترک، عقلانیت و خلاقیت هم‌افزایی کنند، می‌توانند با یکدیگر انجام دهند و بسازند.

ما خواهران مارکسیست خود و تمام خواهرانمان در سراسر جهان را دوست داریم و تمایل نداریم خودمان را از مبارزۀ سازندۀ آنان جدا کنیم. با این وجود، حق خودمان می‌دانیم که زمانی که احساس می‌کنیم سیاست‌های آنان منسوخ، غیرمرتبط یا مغایر با به‌زیستی زنان است، به سیاست‌هایشان انتقاد کنیم.

به عنوان آنارکوفمینیست آرزو داریم جرأت آن را داشته باشیم که مطلقاً همه‌چیز را به پرسش و چالش بکشیم — حتی اگر لازم باشد، فرض‌های خودمان را.

خون گُل: بیانیه‌ای آنارکوفمینیستی

ما کلکتیو مستقلی از زنانی هستیم که احساس می‌کنیم آنارشیسم تجلی منطقی‌سازگار^۱ فمینیسم است.

ما باور داریم که هر زن تنها کسی است درباره‌ سرکوبی که بر او روا داشته می‌شود، صاحب نظر است. هر زنی، فارغ از فعالیت‌های سیاسی گذشته‌اش، به خوبی از ظلمی که بر او رفته آگاه است و بنابراین خود او می‌تواند و باید تعیین کند که آزادی‌اش چه شکلی داشته باشد.

۱. در منطق و معرفت‌شناسی، مجموعه‌ای از گزاره‌ها را سازگار (consistent) می‌دانیم اگر و تنها اگر این گزاره‌ها تناقضی با یکدیگر نداشته باشند.

چرا بسیاری از زنان از «جنبش‌ها» خسته و بیزار شده‌اند؟ پاسخ ما این است که مشکل در ذات جنبش‌هاست، نه در افراد زن. جنبش‌های سیاسی، تا جایی که می‌دانیم، فعالیت‌های سیاسی را از رویاهای شخصیمان از آزادی جدا می‌کند، تا جایی که مجبور می‌شویم یا رویاهایمان را به عنوان چیزی غیرممکن رها کنیم، یا اینکه به دلیل این که با سماجت در پی رویاهایمان هستیم، از جنبش کنار گذاشته شویم. به عنوان آنارشیست‌های واقعی و فمینیست‌های واقعی می‌گوییم جرأت آرزوی ناممکن را داشته باشید و هرگز به کمتر از تحقق کامل غیرممکن راضی نشوید.

دو الگوی اصلی کنش در جنبش‌های بخشی زنان وجود داشته است. یکی از طریق گروهی کوچک و محلی است که با کنش‌های اختیاری سازمان یافته است و در پی گسترش آگاهی است، که به خوبی توانسته است حالتی معنادار از دست و پنجه نرم کردن با سرکوب را از مرحله شخصی و در بدترین حالت، چیزهایی که هرگز فراتر از گروه‌درمانی جایی بیان نشده‌اند، آغاز کند.

الگوی اصلی دیگر برای مشارکت^۱ گروه‌های بزرگ و بروکراتیکی است فعالیت‌هایشان با خط مشی‌ای مشخص سامان یافته و کنشگران آن رنج بسیار می‌برند تا سرکوب زنان را در قالب دستورکاری انضمامی و مشخص دربیابند. زنانی از این دست برای مدتی در سیاست‌های رسمی چپ‌گرایانه مشارکت می‌کردند، اما نمی‌توانستند جنسیت‌زدگی درونی‌شده در دیگر گروه‌های چپ‌گرا را هضم کنند. با این وجود، پس از چنان واکنشی به رویکرد مردان چپ‌گرا، بسیاری از زنان با جهت‌گیری‌های سیاسی رسمی نتوانستند اعتبار آنچه را که گمان می‌کردند «گروه‌درمانی» خواهران حاشیه‌نشینان است، بپذیرند؛ در نتیجه خودشان همچنان در قلمرو رتوریک مردانه^۲ مارکسیست لنینیست^۱ تروتسکیست^۲ مائوئیست^۳ باقی ماندند و به استفاده از آن نوع از صورت‌های سازمان سیاسی ادامه دادند که در گروه‌های سیاسی مردانه‌ای که به آن واکنش نشان داده بودند، به خدمت گرفته می‌شدند. نخبه‌گرایی و مرکزگرایی موجود در چپ‌گرایی قدیمی مردانه با این رویکرد که کارآزمودگی سیاسی باید به معنای «ساختن» یک جنبش حول محور دستورکاری محدود باشد، به بخش‌هایی از جنبش زنان راه یافته و آن را مسموم کرده است و منجر به القای این شده است که «باید صبور باشیم تا آگاهی توده‌ها به حد ما برسد». چقدر خودبزرگ‌بینانه است که فرض کنیم باید به فرد تحت ستم گفته شود که تحت ستم است! چقدر خودبزرگ‌بینانه است که فرض کنیم قرار است آگاهی‌اش از طریق دست به عصا راه رفتن از مسئله‌ای مشخص به مسئله مشخص دیگر، رشد کند.

1. Leninism
2. Trotskyism
3. Maoism

در طول دهه گذشته یا قبل‌تر، بسیاری از زنان چپ‌گرا به طور مداوم مرعوب می‌شدند تا از مبارزه برای رهایی خود دست بردارند و از روبرو شدن با این واقعیت مشخص که زنان گروهی سرکوب‌شده هستند، اجتناب می‌شد. ما آنقدر بی‌شمار و متفرق هستیم که سهواً بر اساس طبقه‌ای که «مردانمان»، پدرها و شوهرهایمان، به آن تعلق داشتند، به عنوان اعضای طبقات اجتماعی مشخصی هویت‌یابی کردیم. بنابراین زنان چپ‌گرا که ما را به عنوان طبقه متوسطی در نظر گرفتند تا زمانی سرکوب‌شده، منجر به غفلت از مشارکت در نزاع برای رهایی خودمان که نزاعی دارای اهمیت و اولویت است، شدند. در عوض، ما خود را وقف مبارزه کردن به نیابت از دیگر مردمان سرکوب‌شده کرده‌ایم و بنابراین با وضعیت اسفناک خود بیگانه شده‌ایم. بسیاری می‌گویند که این رویکرد دیگر در جنبش زنان وجود ندارد، رویکردی که تنها ریشه در وجدان درد مردان سفیدپوست طبقه متوسطی داشت، ولی حتی امروزه همچنان زنان در جنبش‌های خودآئین زنان از نیاز برای سازمان‌دهی زنان طبقه کارگر صحبت می‌کنند، بدون این که به نیاز خودمان برای سازمان‌یابی واقف باشند — چنانچه که گویی دیگر در سطح ما نیست. این (اصرار ما بر این که در وهله نخست و مهم‌تر از همه خودمان را آزاد کنیم) به این معنا نیست که خواهران سرکوب‌شده‌مان را کمتر دوست داریم؛ درست برعکس، احساس می‌کنیم بهترین راه متعهد ماندن به تمام نزاع‌ها در جهت رهایی‌بخشی این است که سرکوب خودمان را بپذیریم و مستقیماً با آن دست و پنجه نرم کنیم.

چرا آنارشیسیم؟

باور نداریم که رد تحلیل و استراتژی مارکسیست‌لنینیستی به طور پیش‌فرض نشانه ساده‌لوحی سیاسی باشد. باور نداریم که اتخاذ این رویکرد به لحاظ سیاسی ساده‌لوحانه باشد که معتقد باشیم حتی گروهی که «به شکل دموکراتیک تمرکزگرا شده است» می‌تواند برای ما صرفاً گروهی از سخنگویان زن «پیش‌تاز» باشد. ماهیت گروه‌هایی که درگیر «ساختن» جنبش‌ها هستند (۱) آب بستن به رؤیاهای «افراطی‌تر» و تبدیل آن‌ها به مطالباتی «واقع‌بینانه» و (۲) در نهایت تبدیل شدن به ارگانی از استبداد است. نه ممنون!

سنت کاملاً رادیکال دیگری وجود دارد که در تمام طول تاریخ مدرن رادیکالیته با تئوری و کنش مارکسیست‌لنینیست سر ناسازگاری داشته است — از باکونین^۱ تا کروپتکین^۲، از سوفی پروسکایا^۳ تا اما گلدمن، از اریکو مالاتستا^۴ تا مورای بوکچین^۱ — و این سنت رادیکال آنارشیسیم است. این سنتی است که رادیکال‌ها کمتر

-
1. Mikhail Bakunin (1814-1876)
 2. Peter Kropotkin (1842-1921)
 3. Sophie Perovskaya (1853-1881)
 4. Errico Malatesta (1853-1932)

با آن آشنا هستند زیرا سازمان‌های دولتی با سیستم سازمانی پیشرفته‌تر و سازمان‌های مارکسیست‌لنینیست آن را مخدوش و تحریف کرده‌اند.

آنارشیسم مترادف عدم‌مسئولیت‌پذیری و آشوب نیست. البته بدیل‌هایی معنادار برای کنش‌های منسوخ در امر سازمان‌دهی و سیاست‌گذاری رایج بین جناح چپ ارائه می‌دهد. صورت سازمانی ابتدایی آنارشیسم^۱ گروه کوچکی است که به شکل اختیاری سازمان‌دهی و حفظ می‌شود، که باید در جهت مشخص کردن شکل سرکوب اعضایش و این که نزاعشان برای رهایی باید به چه صورت باشد، عمل کند.

سازمان‌دهی زنان، در چپ نو و چپ مارکسیست، به مثابه توده‌سازی نیروها برای انقلاب است اما ما تأیید می‌کنیم که هرزنی که به نزاع می‌پیوندد، خود انقلاب است. ما خود انقلاب هستیم.

ما باید یاد بگیریم که از روی غریزه عمل کنیم و محدودیت‌های رفتاری‌ای را که جامعه به ما آموخته تا بر خود اعمال کنیم، کنار بگذاریم. «جنبش» برای بیشترمان چیزی از وجود خودمان کم دارد. نباید خودمان را به عنوان اعضای یک جنبش در نظر بگیریم، بلکه باید خود را افرادی انقلابی ببینیم که با یکدیگر همکاری می‌کنند. دو، سه، پنج یا ده فرد انقلابی که به شکلی صمیمانه یکدیگر را می‌شناسند و به یکدیگر اعتماد دارند، می‌توانند کنش‌هایی انقلابی انجام دهند و خط مشی خود را داشته باشند. به عنوان اعضای گروه همبستگی^۲ بدون رهبر، هر عضو با سطح برابری از قدرت مشارکت می‌کند و با این کار خود کارکرد سلسله‌مراتبی قدرت را نفی می‌کند. تمامی رؤسا باید سرنگون شوند! سپس در جنبشی گم نخواهیم شد که در آن فرد یا گروه رهبری^۳ مسیری را که جنبش پیش خواهد گرفت، تعیین کند — ما خود جنبش خودمان هستیم، ما سمت و سوی جنبش خود را مشخص می‌کنیم. به خودمان اجازه نمی‌دهیم که به حاشیه رانده شویم، به جایمان حرف زده شود تا در نهایت از تب و تاب بیافتیم.

برخلاف کسانی که بر این مطلب صحنه می‌گذارند، ما معتقد نیستیم که انشعاب در جنبش زنان به معنی پایان تمام سودمندی انقلابیمان است. نه! روح زنان بسیار بزرگ‌تر از آن است که با «یک جنبش» هدایت و دستکاری شود. گروه‌های کوچکی که به اختیار خود تصمیم می‌گیرند و عمل می‌کنند، نمود منطقی زنان انقلابی است. این، البته، نافی گروه‌های متنوعی نیست با یکدیگر روی پروژه‌ها و کنفرانس‌های متنوع کار می‌کنند.

1. Murray Bookchin (1921-2006)
2. Affinity group

با چنین اهدافی و به این دلیل که نمی‌خواهیم از حال و احوال دیگر زنان بی‌خبر باشیم، به عنوان کلکتیوی خودآئین در مرکز زنان در کمبریج ماساچوست سازمان یافته‌ایم. این مرکز زنان به مثابه یک فدراسیون عمل می‌کند؛ به این معنا که گروهی برای تعیین خط مشی نیست، بلکه مرکزی است گروه‌های متنوع زنان می‌توانند با یکدیگر ملاقات کنند. ما هرزمان که احساس نیاز کنیم، به نوشتن بیانیه‌هایی از این دست ادامه خواهیم داد. مشتاقیم حرف‌های افراد از طیف‌های گوناگون را بشنویم.

قدرت به دست تخیل!